در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۹۷
كتاب الحج (بحث استطاعت)

جلسه 16

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در جمع بين اين دو طايفه از روايات است. تاكنون دو راه براى جمع ذكر شد و در ادامه به بررسى چند راه ديگرى كه در اين‌باره وارد شده خواهيم پرداخت.

راه سوم جمع

سومين راه آن است كه روايات طايفه دوم (كه مى‌گويد: «حجة الاسلام واجبةٌ على من اطاق المشى») را حمل كنيم بر كسى كه حج بر او مستقر شده است. «مستقر» به اين معناست كه شخص در يك سال مستطيع بوده و همه شرايط براى انجام حج فراهم بوده است اما به حج نرفته است. چنين شخصى كه حج را ترك مى‌كند وجوب حج براى او استقرار پيدا كرده است و در سال‌هاى بعد به هر سختى و مشقتى شده بايد خود را به حج برساند هر چند ديگر مستطيع نباشد.

از سوى ديگر روايات طايفه اول (كه مى‌گويد راحله معتبر است) حمل كنيم بر جايى كه «لم يستقر عليه الحج» و با اين بيان جمع بين طائفتين كنيم.

ديدگاه والد معظّم(قدس سره) نسبت به راه سوم و ارزيابى آن

مرحوم والد ما مى‌فرمايد اين جمع درست نيست؛ زيرا جمع بايد مقبول عند العرف و العقلا باشد و با جمع، عرف ديگر تعارضى و مباينتى بين دو طايفه نبيند و حال آن كه اين جمع عرفى نيست.[1] اين فرمايش ايشان يك مقدارى قابل تأمل است؛ زيرا دو بحث در اينجا مطرح است، نخست آن كه جمع عرفى در جايى است كه عرف بين دو كلام جمع كند و مقبول عند العرف باشد و بحث دوم آن است كه اين جمع از مصاديق جمع عرفى باشد و اين دو نبايد با هم خلط شود.

به بيان ديگر يك وقت كسانى كه مى‌خواهند اين راه را طى كنند براى جمع بين دو طايفه ادعا مى‌كنند ما مى‌خواهيم جمع عرفى كنيم، آن گاه اين اشكال وارد مى‌شود كه اين چگونه جمع عرفى است؟! عرف چنين چيزى را نمى‌پذيرد، يك وقتى هست كه مى‌گوئيم قائلين به اين راه با توجه به قرائن ديگرى كه در شريعت وارد شده است جمع مى‌كنند.

در راهى كه شيخ طوسى(قدس سره) فرمود طايفه دوم را حمل بر استحباب و طايفه اول حمل بر وجوب كرد. در اينجا ديگر كسى اين اشكال را نكرد كه اين جمع عرفى نيست؛ زيرا دليلى بر اين وجود ندارد كه هر جمعى بين روايات بايد عرفى باشد. براى

نمونه مرحوم آخوند در کفایه وقتی تعارض را مطرح می‌کند می‌گوید از باب تعارض سه مورد استثنا می‌شود و خارج است، یك مورد حکومت است و یك مورد قرینیت عرفی و جمع عرفی است. بنابراین حکومت خودش چیزی غیر از جمع عرفی است.

در جمع عرفی حاکم عرف است؛ یعنی عرف می‌گوید این دو روایت به این بیان بین‌شان جمع شده و تعارض برطرف می‌شود؛ یعنی در بحث تعادل نمی‌گوئیم «کل جمعٍ یجب أن یکون عرفیا»، مثل همین جمعی که شیخ طوسی(قدس سره) انجام داده که به قرینه روایات دیگر حمل بر استحباب می‌کند. بنابراین جمع عرفی جایی است که خود قرینه‌اش نیز قرینه عرفی باشد.

بنابراین کسانی که این راه را طی می‌کنند نمی‌خواهند بگویند ما می‌خواهیم جمع عرفی کنیم تا این که مرحوم والد ما اشکال کند که این جمع عرفی نیست، بلکه می‌گویند به قرینه روایاتی که در «من استقرّ علیه الحج» وارد شده که باید حتی «ماشیاً ولو علی حمارٍ اجدع» به حج برود این جمع را انجام داد.

خلاصه راه سوم آن که می‌گویند روایاتی که می‌گوید پیاده به حج برود در جایی است که حج بر او مستقر شده؛ یعنی اگر بر کسی حج مستقر شده هر چند مقروض باشد باید به حج برود، اما روایاتی که می‌گوید راحله معتبر است جایی است که حج مستقر نشده است و اشکال مرحوم والد ما بر این راه به نظر ما وارد نیست.

اشکال راه سوم

اشکالی که به نظر ما می‌رسد آن است که در طایفه دوم روایاتی است که در تفسیر آیه «و لله علی الناس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلاً»[2] آمده مثل حدیث دوم باب یازدهم که ابوبصیر از امام صادق(علیه السلام) درباره این آیه سؤال می‌کند که به چه معناست؟ حضرت فرمود: «یخْرُجُ وَ یمْشِی إِنْ لَمْ یکُنْ عِنْدَهُ قُلْتُ لَا یقْدِرُ عَلَی الْمَشْی قَالَ یمْشِی وَ یرْکَبُ»[3] تا آخر روایت.

بعضی از بزرگان همانند محقق خویی(قدس سره) می‌گویند سند روایت ضعیف است، ولی برخی دیگر در مورد دلالت روایت می‌گویند آخر روایت عبارت: «یخدم القوم» دارد که فقها از آن إعراض کردند، البته این به معنای نپذیرفتن تمام روایت نیست؛ زیرا تفکیک در حجیت را قبول داریم. در اینجا می‌خواهیم بگوییم چگونه می‌توان روایتی که در مقام تفسیر آیه حج (که برای اصل وجوب حج مطرح است) وارد شده حمل بر «من استقر علیه الحج» کرد؟! این قابلیت را ندارد.

نکته‌ای که باید توجه داشت آن است که در باب جمع یك خلاف ظاهر مرتکب شده و مثلا می‌گوئیم: «واجبةٌ أی ثابتةٌ» یا این که حمل بر استحباب می‌کنیم، اما این روایت در مقام تفسیر آیه شریفه است و می‌گوید: «من استطاع إلیه سبیلا» یعنی «یخرج و یمشی إن لم یکن عنده»؛ یعنی در صدد تفسیر اصل استطاعت است و کاری به استقرار ندارد.

مرحوم سید در عروه نیز می‌فرماید: این جمع بعید است[4]، اما دیگر وجه استبعادش را ذکر نمی‌کند. به نظر می‌رسد وجه استبعاد همین باشد که ذکر کردیم.

راه چهارم جمع و ارزیابی آن

راه چهارم این است که روایات طایفه اول که روایات مشهور است و دلالت بر راحله دارد حمل بر تقیه کنیم؛ زیرا بسیاری از علمای عامه هم همین نظر را دارند که راحله مطلقا شرط استطاعت است همان‌گونه که شیخ طوسی(قدس سره) در خلاف به این مطلب اشاره کرد که ابوحنیفه، احمد و دیگر فقیهان اهل سنت راحله را شرط می‌دانند و تنها کسی که استثنا کرد مالك بود. در نتیجه طایفه دوم مخالف با عامه می‌شود و بعد بگوئیم یکی از مرجحات این است که «خُذ بِما خالَفَ العامَّةَ»؛ در مقام تعارض

روایت مخالف عامه را اخذ کنید و باید روایات طایفه دوم را از این جهت که مخالف با عامه است مقدم دانست.[5]

اشکال والد معظّم(قدس سره) به این راه

مرحوم والد ما در اشکال به این راه نیز می‌فرماید: اگر ما راه جمعی غیر از این نداشته و تعارض دو طائفه مسلم بود، آن‌گاه باید سراغ مسئله تقیه برویم؛ یعنی تا جمع دلالی بین دو طائفه ممکن است نوبت به مسئله جهت صدور نمی‌رسد؛ زیرا مسئله جهت (و این که بگوئیم یك طایفه با عامه موافق است و یك طایفه با عامه مخالف) در جایی است که جمع دلالی امکان ندارد.[6]

به بیان دیگر ادعای ایشان آن است که در اینجا جمع دلالی امکان دارد؛ چون ایشان در همان جواب مرحوم خوئی فرمود روایات طایفه دوم نسبت به طایفه اول عام و خاص مطلق‌اند و طایفه اول را تقیید می‌کنند، اما کسانی که این جمع دلالی را قبول ندارند، خود دو گروه می‌شوند: یك گروه می‌گویند تعارض هست و در نیتجه باید سراغ جمع چهارم برویم و گروهی دیگر نیز می‌گویند تعارضی اینجا وجود ندارد که به نظر ما نیز در اینجا تعارضی وجود نداشته و یك شاهد بسیار قوی بر این مدعا پیدا کردیم.

راه پنجم جمع: راه سید یزدی(قدس سره)

پنجمین راه، راه حلی است که مرحوم سید در عروه دارد که می‌فرماید بگوئیم از این طایفه دوم مشهور فقها یا جلّ فقها إعراض کردند (که ظاهر عبارت شیخ همه اصحاب است)؛ یعنی با این که این طایفه به مرئی و مسمع فقها بوده و این روایات را دیده و شنیده‌اند، اما از آنها إعراض کرده و بر طبق این طایفه دوم هیچ فقیهی از فقهای امامیه فتوا نداده است. در نتیجه همین سبب می‌شود که ما طایفه اول را اخذ کنیم.

مرحوم سید در این مسئله می‌فرماید: «هل یکون اشتراط حدود الراحله مختصاً بصورة الحاجة إلیها» که حاجت عبارت است از عدم قدرت بر مشی، «او کون المشی مشقةً علیه أو منافیاً لشرفه» اینها صورت حاجت است، «أو یشترط مطلقا ولو مع عدم الحاجه»، می‌فرماید: «مقتضی اطلاق الاخبار و الاجماعات المنقوله الثانیة و ذهب جماعةٌ من المتأخرین إلی الاول لجملةٍ من الاخبار (که به این طایفه دوم اشاره می‌کند) المصرحه بالوجوب ان اطاق المشی بعضاً أو کلاً بدعوی أن مقتضی الجمع بینها و بین الاخبار الاوله حملها علی صورة الحاجة مع أنها منزلةٌ علی الغالب»؛ بعضی‌ها گفته‌اند این کلمه «راحله» در طایفه اول روی جنبه غالبی است؛ یعنی غالباً مردم با راحله می‌روند، «بل انصرافها إلیها»؛ یعنی این اخباری که مسئله راحله را مطرح کرده انصراف به صورت حاجت دارد.

بعد خود سید(قدس سره) می‌فرماید: «و الاقوی هو القول الثانی»؛ یعنی راحله مطلقا شرط است؛ چه قدرت بر مشی باشد و چه نباشد، چه احتیاج به راحله داشته باشد و چه نداشته باشد. بعد می‌فرمایند: «لإعراض المشهور عن هذه الاخبار»، این شاهد سخن ما بود که سید می‌فرماید مشهور از این طایفه دوم إعراض کردند «مع کونها بمرأی منهم و مسمعٍ فاللازم طرحها أو حملها علی بعض المحامل کالحمل علی الحجّ المندوب...»[7]

ارزیابی دیدگاه سید یزدی(قدس سره)

بحث این است که بگوئیم چون از طایفه دوم إعراض شده، دیگر از اعتبار و حجیت ساقط می‌شود و تنها طایفه اول باقی می‌ماند که باید طبق آن فتوا داد. مرحوم خوئی در حاشیه عروه ذیل این عبارت: «لإعراض المشهور» در کلام سید می‌فرماید: «لا لذلك بل لأن الاخبار بین ما هو ضعیفٌ و ما لا دلالة له»[8]؛ ایشان می‌فرماید اخبار طایفه دوم دو دسته‌اند: یك دسته‌اش ضعیف است

مثل خبر ابوبصیر دسته دیگر دلالت بر مطلب ندارد مثل صحیحه حلبی و صحیحه محمد بن مسلم و معاویة بن عمار.

بعد می‌فرماید: «و أما دعوی الانصراف فیما دلّ علی وجوب الحج بالزاد و الراحله فعهدتها علی مدعیها»؛ این که بگوئیم راحله انصراف دارد به آنجایی که احتیاج به راحله دارد، این انصراف دلیلی ندارد و عهده این مدعی انصراف بر خودش هست؛ یعنی نمی‌تواند اصلاً اثبات کند و یك حرف بدون دلیل مطرح کرده است.

دیدگاه والد معظّم(قدس سره): پذیرش راه پنجم

مرحوم والد ما وقتی این جمع را از مرحوم سید نقل می‌کنند این جمع را درست دانسته و همین را می‌پذیرند. اگر از ایشان بپرسیم با مسئله مطلق و مقید را چه می‌کنید، می‌فرماید ما به حسب صناعت اصولی می‌گوئیم بین این دو نسبت مطلق و مقید است و طایفه دوم باید طایفه اول را تقیید کند و جمع بین مطلق و مقید یك امر متداولی بین فقها بوده است، لیکن چون فقها در اینجا از راه جمع بین مطلق و مقید وارد نشده‌اند، کشف از این می‌کنیم که مشهور از طایفه دوم اعراض کردند؛ یعنی از جهت صناعی در اینجا شرایط جمع بین مطلق و مقید وجود دارد.[9]

دیدگاه برگزیده در جمع روایات

بعد از تأمل فراوان در این دو طایفه اولاً به نظر ما هیچ تعارض و هیچ تنافی‌ای نیست؛ زیرا یك طایفه می‌گوید: «له زادٌ و راحله» و طائفه دیگر می‌گوید: «یخرج و یمشی»، یا می‌گوید: «اطاق المشی»، بین اینها تنافی وجود ندارد. شاهد سخن آن که هر دوی اینها در یك روایت نیز آمده است؛ یعنی در یک روایت هم مسئله زاد و راحله مطرح شده و هم مسئله مشی و آن روایت دهم باب دهم است:

وَ عَنْ أَبِی أُسَامَةَ زَیدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(علیه السلام) فِی قَوْلِهِ "وَ لِلَّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا" قَالَ سَأَلْتُهُ مَا السَّبِیلُ قَالَ یکُونُ لَهُ مَا یحُجُّ بِهِ قُلْتُ أَ رَأَیتَ إِنْ عُرِضَ عَلَیهِ مَالٌ یحُجُّ بِهِ فَاسْتَحْیا مِنْ ذَلِكَ قَالَ هُوَ مِمَّنِ اسْتَطَاعَ إِلَیهِ سَبِیلًا قَالَ وَ إِنْ کَانَ یطِیقُ الْمَشْی بَعْضاً وَ الرُّکُوبَ بَعْضاً فَلْیفْعَلْ قُلْتُ أَ رَأَیتَ قَوْلَ اللَّهِ "وَ مَنْ کَفَرَ" أَ هُوَ فِی الْحَجِّ قَالَ نَعَمْ قَالَ هُوَ کُفْرُ النِّعَمِ وَ قَالَ مَنْ تَرَكَ.[10]

«ما یحجّ به» یعنی همان زاد و راحله. بعد سائل می‌گوید: اگر مالی به او عرضه شود و این استحیا کند امام علیه السلام فرمود: «هو ممن استطاع إلیه سبیلا»، بعد امام(علیه السلام) فرمود: اگر می‌تواند یك مقداری راه برود و یك مقدار سوار بشود باز باید انجام بدهد. راوی می‌پرسد: «أرأیت قول الله و من کفر أهو فی الحج؟»؛ چون ذیل آیه دارد «و من کفر فإن الله غنی عن العالمین» سائل می‌گوید این «و من کفر» مربوط به حج است.

به بیان دیگر به ذهن سائل آمده شاید این «واو» استینافیه باشد و ربطی به حج نداشته باشد؛ یعنی شارع به نحو کلی می‌فرماید: «و من کفر إن الله غنی عن العالمین»، امام(علیه السلام) می‌فرماید این مربوط به حج است. بعد فرمود: «هو کفر النعم». در گذشته بحث مفصلی درباه «و من کفر» مطرح کردیم که مراد چیست؟ آیا کفر اعتقادی است؟ در آنجا به این نتیجه رسیدیم که مراد کفران نعمت است. در این روایت هم به مسئله کفران نعمت تصریح دارد.

در این روایت «له ما یحج به» زاد و راحله است و «إن کان یطیق المشی» جهت دوم است که هر دو در این روایت آمده است. نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم آن است که بین این دو طائفه روایات تنافی نیست و اگر تنافی بود در کلام واحد نمی‌آمد و در اینجا نمی‌توان گفت که بین صدر و ذیل روایت تنافی است؛ زیرا گاهی اوقات بین صدر و ذیل روایت باید جمع کرد، ولی در

اینجا تعارض نیست و نمی‌توانیم بگوئیم صدر روایت یك ضابطه برای استطاعت داده و ذیل روایت یك ضابطه دیگر برای استطاعت ارائه داده است.

در اینجا این‌گونه بگوئیم که اگر کسی راحله را به عنوان مصداقی قرار بدهیم و بگوئیم «من استطاع إلیه سبیلا» یك مصداقش راحله است (و کسانی که گفتند ذکر راحله از باب غالب است این روایت مؤید آنها می‌شود) و از این باب است که غالب مردم راحله دارند، اما اگر کسی راحله نداشت و پیاده و بدون مشقت به حجّ رفت (البته نه به صورت مشقّت و حرج که فتوا داریم مسلماً از حجة الاسلام کفایت نمی‌کند)، کدام فتوا از فقها داریم که این حجّ باطل است؟

بله، اگر «ماشیاً مع المشقة» باشد هیچ فقیهی نمی‌گوید کفایت از حجة الاسلام می‌کند، اما اگر فرض کنید در نزدیکی مکه هم باشد کسی از مدینه بخواهد پیاده به حجّ برود (مثل کسانی که با پیامبر(صلی الله علیه وآله) به حجّ می‌رفتند بیشتر این‌گونه بودند) در این صورت چرا حجّة الاسلام برای او به شمار نیاید؟! چنین شخصی یکی از مصادیق مستطیع در آیه است. در روایت ابی‌اسامه نیز به این مطلب اشاره شده است: «یخرج و یمشی».

از این رو در ادامه روایت راوی می‌پرسد: «إن لم یقدر؟»، این عبارت اگر به قدرت عرفیه معنا کنیم که برای او حرجی است؟ حضرت فرمود: «یمشی و یرکب»؛ یك مقدارش را راه برود و یك مقداری را سواره. البته باید توجه داشت که در صدد دلیل قرار دادن این روایت مرسله نیستیم، بلکه می‌خواهیم به عنوان شاهد قرار دهیم بر این که بین این دو طائفه روایات تنافی نیست.

نتیجه آن که به نظر ما نه نسبت مطلق و مقید صحیح است و نه نسبت عام و خاص من وجه. گفتیم در اینجا تباین است منتهی تباین و تعارض، اما اکنون می‌خواهیم بگوئیم تباین هم باشد تعارض نیست. طائفه اول می‌گوید راحله یك مصداق استطاعت در «من استطاع إلیه سبیلا» است که مصداق غالبی می‌باشد، یك مصداقش هم مشی بدون حرج است.

صاحب مرتقی(قدس سره) فرمود استطاعت را به استطاعت عرفیه معنا کنیم و استطاعت عرفیه را هم بگوئیم بدون مشقّت و از آن راه وارد می‌شد، لیکن ما می‌گوئیم ظهور روایاتی که می‌گوید: «یخرج و یمشی، إن لم یقدر یمشی و یقدر»، قرینه است بر این که مشی آن هم باید بدون حرج باشد، اما اگر حرج باشد به عنوان حجّة الاسلام پذیرفته نیست. از سوی دیگر نمی‌توانیم بگوئیم فقها به این فتوا ندادند؛ زیرا فقها می‌گویند کسی که مشی برایش حرجی است مجزی از حجة الاسلام نیست، اما کسی که می‌تواند برود زاد و راحله هم ندارد و مشی برایش حرجی نیست مجزی از حجّة الاسلام نباشد. البته ظاهر عبارات مشهور این است که مستطیع نمی‌شود.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین.

---

[1] «الثالث: حمل هذه الطائفة على من استقر عليه الحج و ان كان خلاف ظاهرها على ما عرفت و حمل روايات المشهور على حجة الإسلام. و فيه انه لا بد في الجمع ان يكون مقبولا عند العرف و العقلاء بحيث لا يرون لأجله التعارض و المباينة بين الطرفين و من الواضح ان هذا الجمع لا يكون كذلك.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة – الحج، ج1، ص86.

[2] سوره آل‌عمران، آیه 97.

[3] «وَ عَنْهُ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(عليه السلام) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلّهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ يَخْرُجُ وَ يَمْشِي إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ قُلْتُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْمَشْيِ قَالَ يَمْشِي وَ يَرْكَبُ قُلْتُ لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ أَعْنِي الْمَشْيَ قَالَ يَخْدُمُ الْقَوْمَ وَ يَخْرُجُ مَعَهُمْ.» التهذيب 5- 10- 26، و الاستبصار 2- 140- 457؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 43، ح14196- 2.

[4] «أو حملها على من استقر عليه حجة الإسلام سابقا و هو أيضا بعيد.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 429.

[5] «الرابع: حمل روايات المشهور على التقية من جهة ذهاب كثير من العامة إلى اشتراط الراحلة مطلقا.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة ـ الحج؛ ج1، ص: 86.

[6] «و فيه- مضافا الى ان فتوى المشهور عندنا أيضا ذلك و في مثله لا مجال للحمل على التقية- ان الحمل عليها انما هو في صورة عدم إمكان الجمع بوجه و ثبوت المعارضة التامة و وصول النوبة الى هذا المرجح و قد عرفت في الجواب عن الوجه الأول إمكان الجمع بنحو التقييد للإطلاق.» همان.

[7] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 429-428.

[8] العروة الوثقى (المحشى)، ج4، ص: 363.

[9] «الخامس: ما افاده السيد في العروة و اختاره بعض الأعاظم في شرحها من ان مقتضى الجمع هو حمل الطائفة الأولى على صورة الحاجة الى الراحلة لعدم القدرة على المشي خصوصا مع ملاحظة انها منزلة على الغالب بل منصرفة عن صورة القدرة على المشي و لأجله ذكر السيد فيها انه لو لا الإجماعات المنقولة و الشهرة المحققة لكان هذا القول- اى القول الثاني- في غاية القوة. هذا و لكن تحقق الشهرة على الخلاف و توقف الاستطاعة على الراحلة مطلقا مع ان الجمع بين المطلق و المقيد كان امرا متداولا بين الفقهاء و تبعا للعقلاء في مقام التقنين و جعل القانون خصوصا فيما إذا كان التقييد مستلزما لخروج أفراد قليلة كما في المقام حيث ان القدرة على المشي إلى الحج قلما تتحقق في الأشخاص يكشف عن اعراض المشهور عن هذه الطائفة مع كونها بمرئي و مسمع منهم و قد تحقق في محله ان اعراض المشهور عن الرواية و لو كانت في كمال الصحة و الوثاقة يوجب الوهن فيها و الخروج عن الاعتبار و الحجية فالمقام ليس من قبيل الترجيح بالشهرة الفتوائية الذي هو أول المرجحات لعدم كون التعارض متحققا هنا بل من قبيل ما ذكرنا من كون الاعراض موجبا للخروج عن الحجية. و على ما ذكرنا فلا محيص عن الأخذ بما هو المشهور و يؤيده انه لو كان القادر على المشي مستطيعا تجب عليه حجة الإسلام لكان اللازم بلوغه إلى مرتبة الظهور و الوضوح و عدم بقائه تحت سترة الخفاء و لكن مع ذلك لا ينبغي ترك الاحتياط.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة ـ الحج؛ ج1، ص: 86-87.

[10] تفسير العياشي 1- 192- 115؛ وسائل الشيعة؛ ج11، ص: 42- 43، ح14194- 10.